

متن پرسش

استاد سلام: چرا وقتی در یک امر بدیهی از ساحت بدیهی آن خارج می شویم و وارد ساحت نظری و غیر بدیهی می شویم دچار انواع سوالات و شاید شک ها می شویم، در صورتی که تا قبل از آن به صورت بدیهی به آن امر معتقد بودیم و یقین داشتیم؟ چه اتفاقی در نفس می افتد که اینگونه می شود؟ چه مکانیزمی در نفس پیش می آید که دچار مشکل می شویم؟ آیا امثال دیوید هیوم چون از ساحت بدیهی خارج شده اند منحرف شده اند و آیا به خاطر همین است که می گویند: پای استدلالیان چوبین بود / پای چوبین سخت بی تمکین بود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین طور است که متوجه شده‌اید. زیرا وقتی ما با حالت حضوری با موضوعات روبه‌رو هستیم، اساساً دوگانگی بین سوژه و اُبژه و یا فاعل شناسایی و موضوع قابل شناسایی در میان نیست و اساساً وجود ما است که ارتباط وجودی با واقعیت برقرار می‌کند. و به همین جهت اگر روح دینی به معارف ما برگردد، بسیاری از این دوگانگی‌ها و شک‌ها و سؤال‌ها، چون گردی به هوا می‌رود. موفق باشید